

از توشتَر ودایی تا مرداس شاهنامه

محمدحسن جلالیان چالشتری^۱

استادیار دانشگاه تبریز

(از ص ۱۳ تا ص ۳۱)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۹/۱۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۱۱/۱۹

چکیده

توجه بسیار دانشمندان به شخصیت و نام مرداس، علیرغم ناچیز بودن ذکری که از او در شاهنامه رفته، مدیون اهمیت پسرش ضحاک در اساطیر ایرانی است. نبود نام و نشان او در متون اوستایی و تشویش صورتهای نگارشی آن به خط پهلوی در متون فارسی میانه و کثرت بیش از حد گونه‌های مضبوط آن در متون اسلامی و همسانی نوشتاری و احتمالاً آوایی صورت مضبوط در شاهنامه با نام خاص عربی مرداس مسائلی هستند که این شخصیت و نامش را در ابهام فرو برده‌اند. با این همه، وجود اطلاعات بسیار در وداها از ایزد توشتَر، پدر ویشوه‌روپه که معادل ضحاک ایرانی است، می‌تواند تا حدی خلأ اطلاعات ما از این شخصیت را مرتفع سازد. با بازخوانی اطلاعات مرتبط با این شخصیت در متون ودایی و مذاقه در صورتهای نام او در متون فارسی میانه و متون عهد اسلامی می‌توان تصویری بهتر از او به دست آورد و خطاهای گذشته درباره نام او را تصحیح کرد.

واژه‌های کلیدی: اساطیرهند و ایرانی‌شناسی، نام‌شناسی، توشتَر، مرداس، ضحاک

۱. مقدمه

در بررسی‌های زبانی پژوهش در نام‌های خاص از پیچیده‌ترین و دشوارترین مسائل به شمار می‌آید. درک صحیح صورتهای اصلی و قدیم نام‌های خاص مستلزم شناخت عناصر بسیار همچون وقایع تاریخی، دین، اساطیر، نوع و شیوه زندگی، عقاید و باورهای خرافی و جادویی قوم یا ملتی است که این نام‌ها را برای اشخاص، مکان‌ها یا پدیده‌های خاص به کار برده‌اند. از سویی حصول اطلاع کامل در مورد اقوام باستانی و مسائل تاریخی و فرهنگی آنها برای کسی میسر نیست و از دیگر سو تحولات آوایی در نام‌های خاص همیشه آن گونه که انتظار می‌رود بر طبق قواعد نسبتاً نظام‌مند آوایی که غالباً در سایر واژه‌های زبان رخ می‌دهد صورت نمی‌گیرد و در بسیاری موارد حتی با در دست داشتن صورت باستانی‌تر و صورتهای متحول شده و متأخر آنها نحوه تحول بسیاری از نام‌ها به درستی برای پژوهشگران دانسته نیست. بر این اساس، همواره ارائه اشتقاق و پیگیری سیر تحول نام‌های خاص مبتنی بر حدس و گمان و احتمال و همراه با ضریب خطای بالاست. اسامی شناخته‌شده‌ای همانند اردشیر، اسفندیار، لهراسب و ارجاسب تنها نمونه‌هایی از تعداد کثیری از نام‌های ایرانی هستند که به‌رغم شناخت نسبتاً کامل ما از شخصیت‌های موسوم بدان‌ها و نیز در دست داشتن صورتهای مختلف نام آنها در دوره‌های مختلف زبانهای ایرانی، باز هم چگونگی تحولات آوایی آنها بر ما روشن نیست. حال هرچه مجهولات ما درباره شخصیت موسوم به یک نام بیشتر باشد یا اطلاع در مورد صورتهای مختلف آن نام در دوره‌های تاریخی کمتر باشد و یا در دوره‌ای صورتهای متنوع و گمراه‌کننده از آن وجود داشته باشد، احتمال دستیابی به یک نظر مطمئن و متیقن در مورد صورتهای بازسازی شده یا شیوه تحولات آوایی آن را کاهش خواهد داد. اینها همه مسائلی هستند که نام مرداس شاهنامه مبتلا به آنهاست.

درباره تلفظ و اشتقاق نام پدر جبار ازدهاپیکر اساطیر ایران، که در شاهنامه حکیم طوس به صورت مرداس آمده، تاکنون صاحب‌نظران در حوزه اساطیر و زبان‌های ایرانی گاه به اشاره و گاه به تفصیل اظهار نظر کرده‌اند. در اساطیر ایرانی مضبوط در متون اوستایی ذکری از پدر این ازدهای سه‌سر نیست، اما در اساطیر ودایی همتایی برای او با نام *visvarūpa* با همان پیکر سه‌سر هست که پدری دارد با نام *tvastri* که او نیز خود دارای لقب *visvarūpa* است (Macdonell, 1897: 12, 116). نکته جالب این است که

اژی‌دهاک در متون فارسی میانه صفت *bēwarasp* «دارنده ده‌هزار اسب» یافته، که اغلب به جای نام اصلی او، *az ī dahāg*، به کار می‌رود، و پدری دارد به نام *arwandasp* «دارای اسب یا اسبان تیزتک» و مادری که نام او نیز خالی از ابهام نیست (کریستن سن، ۲۵۳۵: ۷۶؛ بهار، ۱۳۸۰: ۱۴۹؛ West, 1882: 228; Anklesaria, 1956: 292-293).

یوستی در ذیل *Aurwadaspa* ضمن برشمردن اشخاصی که صاحب این نام بوده‌اند و نیز ذکر صورت‌های مختلفی که از صورت اوستایی *auruuat.aspa* منشعب شده‌اند، در مورد نام پدر ضحاک در شاهنامه می‌گوید که فردوسی او را به نام عربی مرداس نامیده است (Justi, 1963: 41). ولف نیز این نام را به همین گونه ضبط کرده است (Wolff, 1965: 768).

احتمالاً نخستین نکته‌ای که باعث ایجاد ارتباط بین ضحاک با اقوام سامی در ذهن نویسندگان متون فارسی میانه و محققان معاصر شده است نام جایی است که بنا بر بندهای ۲۹-۳۱ یشت پنجم اژی‌دهاک در آن برای ایزدبانو اناهید قربانی کرده است (Wolff, 1910: 170). نام این مکان بوری (*Baβri*) است. اکثر دانشمندان (Bartholomae, 1904, c. 925؛ پورداوود، ۱۳۷۷: ۱۸۹-۱۹۰) این مکان را با بابل برابر دانسته‌اند (قس. کریستن سن، ۲۵۳۵: ۲۸-۲۹). این مسأله در کنار خلطی که بین اساطیر ایرانی و تاریخ و اساطیر بین‌النهرین، احتمالاً قرن‌ها پیش از ظهور اسلام، صورت گرفته باعث شده که ضحاک در متون فارسی میانه نیز لقب تازی گیرد و نسب او را به زوجی به نام‌های تاز و تازگ، که در این متون نیای عرب‌ها هستند، برسانند (کریستن سن، ۱۳۷۷: ۱۳۵؛ آموزگار، ۱۳۹۰: ۳۵۳-۳۵۴).

نلدکه (۱۳۶۹: ۴۵، پانوش ۲) تبدیل صورت دهاک به ضحاک را حاصل زیرکی ایرانیان در عرب شمردن این شخصیت دانسته و نام پدرش را نیز بر خلاف نظر روته، که آن را ایرانی و به معنای «آدمخوار» تصور کرده (روته، ۱۸۵۰: ۴۲۳، به نقل از خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۱؛ و نلدکه، همان‌جا)، عربی قلمداد کرده است. از میان محققان ایرانی، صفا صورت مرداس را با تردید مأخوذ از همان صورت ارون‌داسپ دانسته است (صفا، ۱۳۷۸: ۴۵۰). دیگر پژوهشگر ایرانی که در مورد نام مرداس پژوهش کرده است محمود امیدسالار است که طی مقاله‌ای کوشیده تا نظر روته را که قریب به یک قرن و نیم پیش از او ارائه شده بود اثبات کند (امیدسالار، ۱۳۶۲). او مرداس را به معنای «آدمخوار» و در اصل صفت خود ضحاک دانسته و معتقد

است که در روند تحول اسطوره این صفت نام پدر ضحاک شده است. این نظر قبول عام یافت (Tafazzoli, 1989: 368؛ خالقی مطلق، ۱۳۸۱: ۲۵۱-۲۵۲؛ مولایی، ۱۳۸۸: ۱۷۲؛ مختاریان، ۱۳۸۷: ۳۹-۴۹). خالقی مطلق با پذیرش نظر امیدسالار پایان کار مرداس را نیز صورت دیگری از سرانجام ضحاک دانسته است. مختاریان نیز با تأکید بر ارتباط ضحاک با ویشورویه و دایی تلاش در اثبات این موضوع کرده است که زاهدپیشگی مرداس که در *شاهنامه* آمده بازتابی از ویژگی برهمنی ویشورویه و ارتباط توشتَر (پدر ویشورویه) با خدایان است و از این طریق کوشیده است تا تناقض بین «آدمخواری» و «خداترسی و یزدان‌پرستی» مرداس را مرتفع نماید.

از آنجا که نظر امیدسالار بنیادی برای نظرات دیگر گشته، لازم است که اساس فرضیات و استدالات او بار دیگر بررسی و بازنگری شود. در این نوشته نکاتی از مقاله امیدسالار که مستقیماً به تلفظ، اشتقاق و صورت احتمالی نگارشی پهلوی واژه مرداس مرتبطاند مورد بررسی قرار می‌گیرد.

در بند ۳۰ از یشت پنجم اژی‌دهاک از ایزدبانو ناهید می‌خواهد که «این کامیابی را به من ده ای نیک، ای تواناترین، ای اردویسور ناهید، که من هفت کشور را از انسان تهی کنم». این آرزوی اژی‌دهاک همان خواسته اهریمن است که در *شاهنامه* با خوردن مغز سر مردم به ماران روییده بر شانه‌های ضحاک در پی پرداخته ماندن جهان از مردم است. امیدسالار بر اساس روایت اوستا و *شاهنامه* و گونه موجود نام مرداس در یک دارجنگه لری به صورت مرداسب (که به زعم او صورت تحریف‌شده مرداس است) و صورت‌های نام پدر ضحاک در متون فارسی میانه و برخی از متون پس از اسلام چنین آورده که:

آراء نویسندگان قدیم را می‌توان به صورت زیر طبقه‌بندی کرد: ۱- در اوستا اژی‌دهاک بدون ذکر پدرش به صورت «مردماری» آدمخوار ذکر شده است. ۲- در منابع پهلوی نام پدر ضحاک اُرودسپ یا خروتاسپ آمده است که دو قرائت است از یک کلمه. ۳- در متون اسلامی ارون‌داسب، ارون‌داسپ، ارون‌داسف، اندرماسف، و علوان که همه به صورت پهلوی این اسم یعنی *aurvadāsp* باز می‌گردد ذکر شده است. تمام این صور و گونه‌های پهلوی این کلمه به اوستایی *aurvat.aspa* (قس یشت ۵ فقره ۱۰۵) که «دارنده اسب تیزرو» معنی شده است باز می‌گردد (Mayerhofer, 1977: I/26). ۴- دو نام لهوب و قی، که صاحب مجمل‌التواریخ و ابن‌الندیم آورده‌اند، قطعاً ساخت عرب‌هاست که ضحاک را از ملوک باستانی خویش تصور کرده‌اند. ۵- در *شاهنامه* این نام به صورت مرداس ضبط شده است که با ضبط فولکلوریک آن یعنی امیر مردار تازی و مرداسب موافقت دارد (امیدسالار: ۳۳۰-۳۳۲).

امیدسالار پس از این طبقه‌بندی با مروری بر داستان ضحاک در شاهنامه نتیجه می‌گیرد که «ضحاک گیاه‌خوار به حیلۀ اهریمن ابتدا گوشت‌خوار شده است و بعد به آدم‌خواری افتاده است» (همان: ۳۳۳-۳۳۴). پس از این نتیجه‌گیری، او با بحثی در باب اشتقاق واژه مرداس (در راستای توجیه آن به صورت «آدم‌خوار») به این نکته می‌رسد که «مرداس» در ایران پیش از اسلام صفت ضحاک بوده است که به صورت *aždahāg-ī-* *mardās* «اژدهای آدم‌خوار» به کار می‌رفته است و چون به مرور ایام ضحاک جنبۀ انسانی پیدا کرده، برای او پدری تصور کرده‌اند و ساخت صفت و موصوف اخیرالذکر را هم اشتباه فهمیده‌اند و آن را به صورت «اژدهاگ پسر مرداس» تعبیر کرده‌اند و از این راه مرداس پدر ضحاک شده است. در پایان هم کوشیده است تا با بازسازی صورت نگارشی واژه مرداس در خط پهلوی، صورت ارون‌داسب متون فارسی میانه و کتب عربی و فارسی را صورت تحریف‌شده مرداس نشان دهد (همان: ۳۳۵-۳۳۷). اینک با در دست داشتن کلیات مقاله امیدسالار به بررسی نکات عمده و کلیدی آن می‌پردازیم تا به میزان صحّت فرضیات ارائه‌شده و نتایج حاصل از آنها پی ببریم.

بر طبقه‌بندی پنج‌بخشی که اساس فرضیه‌اند و نیز استدلال‌ات امیدسالار ایراداتی وارد است که می‌توان آنها را چنین بر شمرد:

۱) در اوستا حتی اشاره‌ای هم به آدم‌خواری ضحاک نیست و اینکه او می‌خواهد هفت کشور را از آدمیان تهی سازد دلیل کافی بر آدم‌خوار بودن او نیست. در متون دوره میانه نیز جز دو مورد جزئی (زند بهمن یشت، فصل ۹، بند ۱۶؛ Cereti, 1995: 146, 148; *روایت پهلوی*، فصل ۴۸، بند ۳۰؛ Williams, 1990/1: 178)، که آن هم مربوط به آخرالزمان است، باز خبری از این مسأله نیست. حتی در قطعاتی از این متون هم که اختصاصاً به ضحاک و خصائل و عیوبش پرداخته شده شاهدهی برای این ادعا وجود ندارد. پنج عیب مختص ضحاک در فرگرد چهارم سوتگر نسک، آز و بیکاری و کاهلی و ناپاکی و آمیزش جنسی نامشروع برشمرده شده‌اند (دینکرد نهم، فصل ۵، بندهای ۲-۴؛ کریستن‌سن، ۱۳۷۷: ۳۰۷ و یادداشت ۶۰). نیز در فرگرد بیستم همین نسک در علل گله‌مندی مردم از فرمانروایی ضحاک هیچ مطلبی که دال بر آدمی‌خواری او باشد از آنها شنیده نمی‌شود (دینکرد نهم، فصل ۲۱، بندهای ۲-۶؛ Madan, 1911: 810-811؛ کریستن‌سن، همان‌جا؛ نیز نک. تفضلی، بی‌تا: ۹، ۷۵-۸۰). در *دادستان* دینی، در صدر فهرستی که از هفت بدکردار ارائه شده، نخست اژدهاگ و سپس از سروور

(= مارِ شاخدار) ذکر شده است. گناهان ازدهاگ جادوگری، پادشاهی بد و گرایش به زندگی غیر عقلانی (?) و گناهان سروور راهزنی و بلعیدن اسبان و آدمیان ذکر شده‌اند (West, 1882: 216-217).

در اوستا و متون فارسی میانه از موجوداتی سخن به میان آمده که مقایسه شواهد موجود در مورد آنها با توصیفات که از ضحاک در این متون هست نشان می‌دهد که اگر قرار باشد که موجودی لقب «آدمخوار» داشته باشد ایشان مقدم بر ضحاک‌اند. در بندهای ۴۰-۴۱/ *زامیاد* بیست در وصف دلیری‌های گرشاسب چنین آمده است:

(گرشاسب) که کشت مار سروور (= شاخدار) اسب‌اوبار مرداوبار زرد را که بر او زهر از دم و پوزه و پشت روان بود، که بر او زهر زرد نیزه بالای روان بود... (گرشاسب) که کشت گندرو زرین پاشنه را که با پوزه گشاده برای نابودی جهان مادی راستی می‌شتافت (Humbach-Ichaporria, 1988: 39-40; cf. Wolff, 1910: 289-290)

در متن *روایت پهلوی* نیز وصف این دو هیولای سهمگین چنین بر زبان گرشاسب جاری است:

روان گرشاسب گفت که مرا بیمارز ای هرمزد، و بهشت‌مرا ده و گرودمان مرا ده، اژدر سروور مرداوبار اسب‌اوبار را بکشتم ... و اگر من آن اژدر را نکشتمی خلق تو نابود کردی و تو هرگز چاره‌اهرمن ندانستی. هرمزد گفت: دور شو، زیرا آتش، پسر مرا بکشتی. گرشاسب گفت ای هرمزد بهشت و گرودمان مرا ده، زیرا گندرو را بکشتم که به یک بار دوازده ده را (می) بلعید. چون در دندان گندرو نگریستم، در دندان مردمان مرده آویخته بود ... (Williams, 1990/1: 105)

در متن صد در بندهشن و *روایات داراب هرمزدیار* هم شرح غلبه گرشاسب بر این اژدهایان و نیز برخی دیگر از موجودات اهریمنی آمده است. جز این دو اژدها که ذکر آنها رفت، از راهداران (=راهزنان) هیولاپیکر و مرغی به نام کَمک نیز در جریده کشته‌شدگان به دست گرشاسب یاد شده است. خلاصه‌ای از آن چه در این متن به بحث ما مرتبط است چنین است:

پس روان گرشاسب ایزد تعالی را نماز برد و گفت ای دادار وه‌افزونی، مرا بهشت ارزانی کن که اندر جهان اژدهایی را بکشتم که هر مردی و چهارپایی که دیدی فرو بردی و به دم خویش می‌کشتی ... و چون در دهان او نگاه کردم، هنوز مردم از دندان او آویخته بودند و اگر من آن اژدها نکشتمی، همه عالم خراب کردی و جانوران نیست شدند ... من گندرب زردپاشنه را بکشتم که هر باری که گرسنه شدی، بیکبار مردم ... با چهارپایان بخوردی ... و اگر من گندرب را نکشتمی، همه عالم را بیران کردی، همه جانوران نیست شدند ... مرا بیمارز و در بهشت جایگاه کن بدان پاداش که من هفت راهدار را بکشتم ... هر کس را که در راه بدیدندی که می‌شدی در ساعت بخوردندی و به پسر سال حساب کردند سیصد هزار مرد کشته و نیست کردی ... روان مرا در بهشت جایگاه کن بدان پاداش که چون کمک مرغ پدید آمد ...

همه جهان از قحط و نیاز خراب شد، مردم می‌مردند و چشمه‌ها و رودها و خانه‌ها خشک شد و مردم و چهارپای مانند آنکه مرغ گندم چیند او می‌خورد (صد در بندهشن: ۸۶-۹۰).

توصیفاتی چنین صریح که در وصف این موجودات آمده تردیدی باقی نمی‌گذارد که اگر بر فرض هم بتوان اژدهاک را «آدمخوار» دانست، اینان از او آدمخوارترند و در این میان در شمار نخست سروور جای می‌گیرد و *narə.gar-* اوستایی و *mard.ōbār* فارسی میانه، که در متون برای او به کار رفته‌اند، هر دو گواه این امرند. با این حال، اگر ادعا می‌شد که ضحاک در دوره‌های متأخرتر لقب آدمخوار یافته، می‌توانستیم تصور کنیم که صفات و کارکردهای اساطیری اژدهایان باستانی جذب بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اژدها شده است و البته آنگاه می‌بایست به دنبال واژه‌ای ساخته‌شده در زبان‌های دوره جدید باشیم نه در زبان اوستایی. اما فرض این مسأله که در زمان رواج زبان اوستایی و حتی متون دوره میانه سایر اژدهایان حی و حاضرند و زنده‌اند امکان چنین تصویری را سلب می‌کند.

۲) اگر همه این موضوعات را نادیده انگاریم و نیز چنین بیندازیم که در زبان اوستایی در کنار *narə.gar-* واژه دیگری به معنای «آدمخوار» وجود داشته است، آیا *marəta.āsa** می‌تواند همان واژه دیگر باشد؟ امیدسالار با تمسک به واژه اوستایی *kahrkāsa* «کرکس»، که بیشتر تصور می‌شد که از صورت *kahrka-* «بانگ خروس؛ خروس» (و نه «مرغ و ماکیان» که امیدسالار آورده) و *āsa-* ستاک مضارع از فعل *ās-* «خوردن» (و نه صفت به معنای «خورنده») ساخته شده است (Bartholomae, 1904: c. 452؛ Henning, 1940: 51-52؛ نیز نک Bailey, 1979: 55)، و با پیش‌فرض آدمخوار بودن ضحاک صورت *marəta.āsa** را پیشنهاد کرده است؛ اما مشکل اینجاست که تحقیقات جدید ثابت کرده که نه این واژه اوستایی نه واژه *āsitō* که تاکنون تصور می‌شد که از ریشه *ās-* ساخته شده‌اند ارتباطی با این ریشه ندارند. *āsitō* (یسن ۱۰، بند ۱۴) را امروزه از ریشه *say-* «آرمیدن، دراز کشیدن» می‌دانند (Cheung, 2007: 167-168) و *kahrkāsa-* را وام‌واژه‌ای در زبان اوستایی و بی‌ارتباط با *ās-* تشخیص داده‌اند (Ibid: 167-168, 239؛ Id. 2002: 176). ریشه *ās-* در زبان‌های ایرانی میانه نیز تنها یک بار در زبان پهلوی اشکانی دیده است که آن هم بسیار مشکوک یا نامحتمل است (Henning, Ibid)؛

5: 2005). Durkin-Meisterenst. با این اوصاف، ملاک قرار دادن واژه اوستایی kahrkāsa برای ارائه اشتقاق برای مرداس اگر هم در زمانی موجه به نظر می‌رسید امروزه دیگر پذیرفتنی نیست.

۳) حال باید به این نکته پردازیم که صورت *ارونداسپ* که در متون فارسی میانه به عنوان پدر مرداس سر بر کرده از کجا نشأت گرفته است. چنان که اشاره شد امیدسالار صورت *arwandaspa* فارسی میانه را حاصل تصحیف واژه مرداس دانسته و کوشیده است این امر را با تحلیلی از صورت نوشتاری مفروض آن در خط پهلوی توجیه نماید. در این مسأله توجه به چند نکته ضروری است:

۱-۳. امیدسالار اساس این تحوّل و ایجاد *ارونداسب* را نه بر مرداس که بر مرداسب نهاده است که اگر به گفته خود او رجوع کنیم، که صورت اخیر را متأخرتر از مرداس و حاصل قیاس با اسامی مانند لهراسب و گرشاسب و گشتاسب دانسته است (همان: ۳۲۹)، این واژه صورتی مجعول و بسیار متأخر خواهد بود و امکان این که نقش پایه را برای ایجاد *ارونداسب*، آن هم در زبان فارسی میانه، ایفا کند نخواهد داشت (توجه شود که در قیاس به «پایه» ای نیاز است.

۲-۳. امیدسالار به نقل از محامدی آورده است که «در خط پهلوی **𐭠𐭣** و **𐭠𐭤** با یکدیگر اشتباه می‌شوند» (همان: ۳۳۷). این گفته نه تنها هیچ پشتوانه‌ای در خط پهلوی ندارد، ارتباطی هم به مسأله مرداس و *ارونداسب* ندارد؛ چه این دو نه آن گونه که او پنداشته

(**𐭠𐭣-𐭠𐭤** و **𐭠𐭣-𐭠𐭤**)، بلکه نخستین، بر فرض وجود تنها بایست به صورت **𐭠𐭣𐭠𐭤** نوشته می‌شد و دیگری که در متون موجود است با توجه به صورت‌های مختلف آن در دست‌نویس‌ها صورت **𐭠𐭣𐭠𐭤** یا **𐭠𐭣𐭠𐭤** دارد. هیچ قاعده‌ای در خط پهلوی سراغ نداریم که بتواند صورت **𐭠𐭣𐭠𐭤** را به **𐭠𐭣𐭠𐭤** یا **𐭠𐭣𐭠𐭤** بدل کند.

۳-۳. نظر امیدسالار در مورد استبعاد به کار بردن نام یکسان برای پدر گشتاسب و پدر ضحاک - در حالی که نخستین از پارسایان و دیگری یکی از بدترین دیوان است - چندان اعتباری ندارد، زیرا مواردی دیگر از این دست را در جاهای دیگر نیز می‌بینیم؛ برای مثال سیارات که موجوداتی اهریمنی‌اند مطابق با نام ایزدان نامگذاری شده‌اند، یا جالب‌تر این که

ایزد مهر و اژی‌دهاک در اوستا دارای یک صفت مشترک‌اند به صورت
-*hazanrāyaoxštay* (Bartholomae, c. 1797).

۳-۴. آنچه در این میان به تمامی نادیده گرفته شده این است که نقش بیوراسب، که در متون فارسی میانه و متون پس از اسلام با بسامد بسیار برای ضحاک به کار رفته، چیست؟ آیا این واژه را هم باید تصحیفی از واژه‌ای دیگر بدانیم؟ یا اینکه ساده‌انگارانه چنین دلیل بیاوریم که چون نام پدر ضحاک ارون‌داسب نشده، برای خود او نیز نامی که با پدرش - در ارتباط داشتن با اسب - سازگار باشد ابداع شده است؟ با این پاسخ‌ها پرسش‌های دیگری مطرح می‌شود که: چه الزامی وجود داشت که این هر دو شخص در نام سازگار باشند؟ یا این که از میان این همه صورت ترکیبی که می‌توانست به اسب ختم شود چرا به تعداد اسبان نظر داشته‌اند؟ یا این که از میان این همه عدد چرا «بیور»؟ و سؤالاتی از این دست. در تحقیقاتی که پیشتر در مورد ضحاک یا مرداس انجام گرفته پژوهشی در مورد این موضوع نشده است.

منطق اسطوره حکم می‌کند که ارتباط این پدر و پسر نباید بی‌سبب باشد و باید در لایه‌های زیرین اسطوره رگه‌هایی از این ارتباط، هرچند جزئی، وجود داشته باشد تا بتواند در گذر زمان خود را چنین آشکار در بالاترین نمود، که همان اسامی شخصیت‌هاست، جلوه‌گر سازد. به نظر ما ارتباط بین اسطوره ویشوه‌روپه و دایی با ضحاک ایرانی بیش از یک شباهت ظاهری در سه سر و سه پوزه داشتن ویشوه‌روپه و ضحاک و نحوه کشته شدن آنها است. دریایی (۱۳۸۲، ۱۳۷۶) و مختاریان (۱۳۸۷)، کوشیده‌اند تا به برخی از اشتراکات این دو دست یابند. دریایی رابطه‌ای بین کاوه آهنگر در اسطوره ایرانی و توشتَر، خدای صنعتگر ودایی، می‌بیند و مختاریان تحت تأثیر مقاله امیدسالار پارسایی و زاهدپیشگی مرداس را از طریق ویژگی دین‌مردی و برهمنی ویشوه‌روپه توجیه می‌کند. هر چند او در جایی اشاره به توشتَر و اینکه او «پیوند نزدیکی با خدایان دارد» می‌نماید (مختاریان: ۱۷)، باز تلاش دارد تا ویشوه‌روپه برهمن را الگوی پارسایی و یزدان‌پرستی مرداس جلوه دهد. اما پرسش اینجاست که اگر ویشوه‌روپه معادل ضحاک است، آیا می‌توان در مرداس هم آثاری از شخصیت توشتَر یافت؟ چرا نباید پارسایی مرداس مرتبط با ویژگی ایزدی این خدا-صنعتگر ودایی باشد؟

این ایزد اخیرالذکر، که برخی او را از خدایان خورشید دانسته‌اند (Macdonell, 1897: 117)، نخستین پدیده یا نخستین زاده (-*agrajā*) خوانده شده و نیای انسان به شمار می‌آید. دختر او همسر ویوسونت و مادر جفت نخستین، یمه و یمی، است. اگنی و ایندره فرزندان اویند. حافظ سومه (-*soma*) و صاحب جامی است که خدایان از آن می‌نوشتند. پدر جهان است، چون جهان را آفریده است. او همه چیز را به کالبد می‌آراید و مصور جنین است در ارحام زنان. حاکم بر نسل‌ها و اعطاکننده فرزندان است. اوست که از درون رحم مادران، زنان و مردان را برای هم شکل می‌دهد. اوست که اسبان تیزتک می‌آفریند و به اسبان شتاب می‌بخشد. او از هر صنعتگری زبردست‌تر است. او صانع گرز ایندره است (Macdonell, Ibid: 116-117; Wilkins, 1882: 64-66; Williams, 2003: 284).

آیا توشتَر با این اوصاف در ایزدکده ودایی از این درجه از اهمیت و اعتبار برخوردار نیست تا برای پارسی و یزدان‌پرستی مرداس معادلی باشد؟ آیا با وجود ایزد بلندپایه‌ای چون توشتَر باز هم تناقض نیکمردی پدر ضحاک باقی است؟ این ایزد ودایی چنان که از شواهد برمی‌آید، ریشه در اساطیر هندو ایرانی دارد و اگر بتوان نظر دریایی را پذیرفت - در تحول و تطور اسطوره در ایران بخشی از ویژگی‌های خویش را به کاوه بخشیده و بخشی را نیز به عنوان پدر اژدهای سه‌سر و سه‌پوزه از برای خویش نگاه داشته است. به زعم ما باز هم می‌توان مواردی از تشابه را بین او و پدر ضحاک باز یافت.

در میان ایزدان ودایی تعداد کسانی که دارای اسب هستند کم نیست. ایندره دو اسب زرد دارد (Macdonell, 1897: 55) و سوریه (*sūrya*) هفت مادیان دارد که همان پرتوهای او هستند و دختران او نیز خوانده شده‌اند (Ibid: 31). گردونه اوشس را کمیت‌هایی گلرنگ می‌کشند. اشوین‌ها نامشان مأخوذ از اسب (-*aśva*) است (Ibid: 50). اپام‌نپات نیز اسبان تیزتر از اندیشه دارد (Ibid: 70). اما ارتباط توشتَر با اسب از رنگی دیگر است. در یاجور ودا او آفریننده اسبان تیزتک خوانده شده و در *تهرودودا* او بخشنده شتاب به اسبان است (Ibid: 116). این ایزد نه مانند سایر ایزدان دارای اسب یا اسبان این‌چنین و آن‌چنان، بلکه خود خالق اسبان تیزتک است و چه‌بسا که اسبان تکاور سایر ایزدان را نیز او خود آفریده و نیروی دوندگی و چالاکی را در وجود آنها نهاده است. از این دیدگاه، او در داشتن لقب مرتبط با اسبان تندرو سزاوارتر از سایر ایزدان به نظر می‌آید و مؤید آن این است که او این ویژگی را همچنان در متون فارسی میانه، که در آنها پدر ضحاک

ارونداسب - یا چیزی شبیه به آن نامیده شده - حفظ کرده است. این بدین معناست که یکی از خویشکامی‌های ویژه و اختصاصی این شخصیت در گذر سالیان بر اثر تطوّر اسطوره بر دیگر صفات و خویشکامی‌های او فایق آمده و به عنوان نام خاصّ او جلوه‌گر شده است.

مورد دیگری که احتمالاً بتوان از وجوه تشابه توشتَر و مرداس ذکر کرد این است که در شاهنامه مرداس دارای حشمت بسیار است و شیر مردمان را تهیه می‌کند (شاهنامه ۱/ ۴۵-۴۶). این مسأله نیز شاید بازتابی از شرابداری توشتَر در ایزدکده ودایی باشد (Macdonell, 1897: 116-117; Id. 1912: xxi).

حال اگر به موضوع بیوراسب متون فارسی میانه باز گردیم، استقصاء اطلاعات موجود از ویشوه‌روپه نیز می‌تواند پرده از علت کاربرد این لقب در مورد ضحاک بردارد. در بخشی از ریگ‌ودا (کتاب دهم، سرود ۷۶، بند ۳ به نقل از Macdonell, 1897: 160) پسر سه‌سر توشتَر دارنده اسبان و رمه‌های بسیار توصیف شده است. با در نظر گرفتن قلت بندهایی که از این موجود در وداها سخن رفته حتی همین یک مورد نیز می‌تواند حاکی از خصوصیتی مهم در این شخصیت باشد. از آنجا که عدد بیور یکی از بزرگ‌ترین اعداد گرد شناخته‌شده در زبان‌های ایرانی است، به احتمال قریب به یقین تنها گواه توجیه‌کننده لقب ضحاک، یعنی بیوراسب، باید همین نکته باشد.

اینک ضروری است که بار دیگر نگاهی به صورت‌های نام پدر ضحاک در متون فارسی میانه بیفکنیم. در اوستا سه شخصیت صفت «دارنده اسبان تیزتک» دارند: خورشید، اپام‌نپات و پدر گشتاسپ. در متون فارسی میانه نام پدر گشتاسپ به دلایلی نه چندان معلوم به صورت *luhrāsp* و در فارسی به صورت *لهراسپ* و *لهراسپ* درآمده است (نک جلالیان چالستری، ۱۳۹۰: ۶۱۹-۶۲۱). اما ایزد خورشید و اپام‌نپات (= برز یزد) در فارسی میانه با همان صفت آشنای *arwandasp* همراه شده‌اند. برای مثال در بند ۵ از فرگرد بیست‌ویکم *وندیداد* (Kapadia, 1953: 261)، بندهای ۵ و ۶ *خورشیدنیایش* (116-117) (Dhabhar, 1927)، فصل یازدهم ستایش سی روزه (Ibid: 234)، بندهای ۲ و ۳ و ۵ و ۶ و ۷ از فصل نهم زند و همن یسن (Cereti, 1995: 126-127)، بند ۱۳ از فصل دوم و بند ۶۶ از فصل ۲۶ بندهشن (Pakzad, 2005: 39, 304)، این صفت به همراه خورشید و در بند ۹۴ از فصل ۲۶ بندهشن (Ibid: 308) برای برز ایزد به کار رفته است. صورت

نوشتاری این واژه در خط پهلوی با اختلافات جزئی **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥** (نک. بندهشن TD₁, Fol. 87 v 1؛ TD₂, Fol. 89 v 4؛ TD₂, Fol. 16 r 12؛ DH, Fol. 166 v 11) یا **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥** (نک. بندهشن TD₂, Fol. 87 v 1؛ TD₂, Fol. 89 v 4؛ TD₂, Fol. 16 r 12؛ DH, Fol. 166 v 11) و صورت‌هایی شبیه به اینها است. تنها تفاوت‌ها یک یا دو بار آمدن حرف ا پس از 𐭮 است و صورت کامل یا ادغام شده **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥** و **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥** و نیز وجود یا عدم حرف زائد در آخر (در دو مورد در دست‌نویس‌های بندهشن به جای 𐭮 صورتی که اختصاصاً برای نشان دادن واج I به کار می‌رود، یعنی 𐭮، نوشته شده است و تنها می‌تواند حاصل بی‌دقتی کاتب باشد TD₂, Fol. 16 r 12؛ DH, Fol. 166 v 11). اما نام پدر ضحاک در دست‌نویس‌هایی

که نگارنده از وجود این نام در آنها اطلاع دارد چنین است: **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** (بندهشن، TD₁, Fol. 97 v 17؛ DH, Fol. 226 v 4؛ TD₂, Fol. 116 v 1)

𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥 (بندهشن، K₂₀, Fol. 127 r 12-13؛ **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** (دادستان دینی، K₃₅, Fol. 187؛ **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** (دادستان دینی، 5، TD₄, p. 361). صورت نگاشته‌شده به خط اوستایی که در نسخه‌ای متأخر، ناقص و مغلوپ از بندهشن موسوم به بندهشن هندی است (K₂₀) نشان‌دهنده تلفظ *xrutāsp* است. انکلساریا (1956: 292-293)، یوستی (1963: 41, 173) و پاکزاد (2005: 390) این صورت را اصل قرار داده‌اند. این صورت حاصل غلط‌خوانی واژه **𐭮𐭥𐭥𐭥𐭥𐭥** در خط پهلوی است و هیچ پشتوانه زبانی ندارد، لذا در اینجا به سایر صورت‌ها می‌پردازیم. (در این سطور برای سهولت بحث صورت‌های مربوط به پدر ضحاک را دسته اول و صورت‌های مربوط به خورشید و برز ایزد را دسته دوم می‌نامیم.)

اولین نکته قابل توجه در این صورت‌ها این است که در تمامی صورت‌های دسته اول حرف ماقبل *asp*، 𐭮 است، ولی در دسته دوم این حرف 𐭮 است. نکته دوم وجود تنها یک حرف ا پس از 𐭮 در تمامی صورت‌های دسته اول است، در حالی که صورت‌های دسته دوم از میان ۹ صورت ضبط‌شده تنها دو مورد با یک ا پس از 𐭮 نوشته شده‌اند و مابقی (۷ مورد) دو حرف ا دارند. نکته سوم اینکه در دو صورت از صورت‌های دسته اول (که هر دو از *دادستان دینی* هستند) پس از حرف اول (𐭮) حرف ا آمده است و این صورت‌ها در تقابل با تمامی صورت‌های دسته دوم‌اند.

بر این اساس، با جمع همه صورت‌ها، می‌توان حرف‌نویسی *hwnt'sp* (w) را برای دسته اول و *hwnd'sp* را برای دسته دوم در نظر گرفت. تلفظ *hwnd'sp* نشان‌دهنده

- ۲- برخی منابع صورت‌هایی را که مستقیماً مأخوذ از *arwandasp* هستند ذکر کرده‌اند: ارون‌داسپ، ارون‌داسب، ارون‌داسف.
- ۳- برخی منابع صورت‌هایی را که حاصل تصحیف و تحریف *arwandasp* هستند، ثبت کرده‌اند: ارون‌د، اندرماسب، اندرماسف، اندراسب، ونداسب، نداسب، مرداسب، مرداسپ، مرداس.
- ۴- در دو متن ویراسته از مروج‌الذهب دو صورت اروادسب و اردواسب ثبت شده است.

تحلیل نگارنده از این چهار دسته از این قرار است که: صورت‌های عربی، همان گونه که امیدسالار (همان: ۳۳۲) آورده است، ساخت عرب‌هاست. البته باید به این فهرست ایشان علاوه بر لهوب و قی، علوان را نیز افزود. بر خلاف نظر امیدسالار که معتقد است که علوان صورتی تحریف‌شده از *arwandasp* است این نام خاص، عربی است و در زمرهٔ اعلام عربی نیز ضبط شده است (زرکلی، ۴: ۲۴۹).

صورت‌های مأخوذ از *arwandasp* (دسته‌های ۲ و ۳) حاصل مهجور و متروک شدن صورت اصلی واژه و جایگزین شدن آن با صورتی آشناتر است. در اینجا لازم است در مورد سه عضو دست سوم توضیحی داده شود: صورت‌های ونداسب و نداسب احتمالاً از همان طریقی که واژه اسکندر ساخته شده به وجود آمده‌اند. صورت فارسی میانهٔ این نام اخیر به خط پهلوی **سروند** است که تلفظ آن *aleksandar* بوده است (مکنزی، ۱۳۸۳: ۳۶). ظاهراً اعراب در برخورد با این نام **س** را با **ا** - معرفه‌ساز معروف عربی خلط کرده و با حذف آن نهایتاً اسکندر را ایجاد کرده‌اند. می‌توان احتمال داد که این دو صورت نیز از طریق همین اشتباه ایجاد شده‌اند.

اما در مورد صورت مرداس نباید از نظر دور داشت که در دو دست‌نویس *شاهنامه* (لیدن و آکسفورد) مرداسب و یکی (واتیکان) مرداسپ آمده است (*شاهنامه* / ۱: ۴۵، پانوش ۲۵). علاوه بر این سه دست‌نویس *شاهنامه*، روایت لری نیز صورت مرداسب را دارد (نک. امیدسالار: ۳۲۹). به عقیدهٔ نگارنده صورت‌های کهن‌تر این نام همین دو صورت بوده‌اند که همانند سایر صورت‌های دستهٔ سوم حاصل تصحیف و تحریف *arwandasp* هستند. از آنجا که تنوع و کثرت صورت‌های تحریف‌شدهٔ *arwandasp* به گونه‌ای است که برای برخی از آنها بازسازی مراحل تحوّل را مشکل یا غیرممکن می‌سازد و اهتمام به این امر

پژوهنده را به گرداب وهم و خیالات و احتمالات گونه‌گون می‌راند، نگارنده، با وجود غور در این گرداب و دستیابی به علل و عوامل پرشمار تحولات آوایی و خطی، معتقد است که به پذیرش این مسأله که مرداس / مرداسب صورتی تحریف‌شده در کنار صورت‌های دیگر است بسنده شود و اگر بیش از این خواهان جوابی قطعی‌تر باشیم می‌توان تأثیر نام عربی مرداس (زرکلی، ۲۰۲: ۷) را تیر خلاص و آخرین مرحله همه تحولات و تحریفات دانست. این بدان معنی است که صورت یا صورت‌های تصحیف‌شده ایرانی این نام در نهایت تحت تأثیر نام خاص عربی مرداس قرار گرفته‌اند و این نام دقیقاً همان تحوّل را از که نام *az ī* *dahāg* سر گذرانده است. این نام نیز با طی مراحل تحوّل خود از صورت اوستایی *azī-* *dahāka-* به *az ī dahāg* و *azdahāg* به گونه‌ای درآمد که در نهایت تشابه آوایی آن با صورت عربی ضحاک باعث شد که گونه عربی صورت اصلی ایرانی را فروبلعد.

از میان دسته‌های چهارگانه بالا احتمالاً دسته آخر به حقیقت نزدیک‌تر باشد. شاید بتوان صورت‌های اروادسب و اردواسب مضبوط در مروج‌الذهب را نزدیک‌ترین صورت به گونه اصلی این نام (*u/ō/arwadasp*) - که در خط فارسی می‌بایست به صورت اروداسب نوشته شود - دانست. اگر بتوان این صورت‌ها را جدا و متفاوت از صورت‌های تصحیف‌شده دسته سوم، که از *arwandasp* ناشی شده‌اند، دانست، تنها شواهد موجود از این نام خواهند بود که تا حدی بازتاب دهنده صورت اصلی آن‌اند.

نتیجه

آنچه از مجموع اطلاعات بالا برمی‌آید این است که مرداس، پدر ضحاک، بخشی از ویژگی‌های ایزد ودایی توشتر، پدر ویشوهروپه، را که به اتفاق آراء دانشمندان معادل ودایی ضحاک ایرانی است بر دوش می‌کشد. این شخصیت، بر خلاف نظر غالب پیشین که او را حاصل تجسد صفتی از صفات پسرش ضحاک می‌دانست، حاصل میراث مشترکی است که در آن هیولای سه‌سر هندوایرانی پدری از جنس خدایان داشته است، خدایی که در ردیف بزرگ‌ترین خدایان ودایی است و حتی پدر برخی از آنان نیز هست. هر چند در متون اوستایی نامی و نشانی از او نیست، در متون فارسی میانه با نامی که نزدیک و نه همسان با صفت ایزد خورشید و برز یزد است و بازتاب‌دهنده یکی از صفات ویژه توشتر ودایی است نامیده شده است. تفاوت بارز صورت نوشتاری این نام با گونه نوشتاری صفت دو ایزد

اخیرالذکر از سویی مانع خلط آن با این صفت شده و از سویی نشان‌دهنده اصالت و دیرپایی آن است؛ اصلتی که جز از طریق استقصاء در متون ودایی و سرچشمه‌های مشترک فرهنگ ایرانیان و هندیان قابل درک نمی‌تواند بود.

چنانکه از نوشته‌های ایرانی از دوره باستان تا عهد اسلامی برمی‌آید، این ایزد مشترک هندوایرانی در ایران بر خلاف هند از اقبال چندانی برخوردار نشد و تنها ردّ پایش به عنوان پدر اژدهای سه‌سر، سه‌پوزه و شش‌چشم پدیدار شد و احتمالاً در مواردی برخی خویشکاری‌هایی را که در اساطیر باستانی مشترک اختصاصاً بدو تعلق داشت به سایر شخصیت‌های اساطیری - همانند کاوه آهنگر - واگذار کرد. این مهجوری و متروکی در اواخر دوره‌ای که زبان فارسی میانه رواج داشت باعث ایجاد صورت‌های گوناگونی از نام این شخصیت شد و در متون دوره اسلامی نیز که بسیاری از اسامی شناخته‌شده و نامی اساطیری دچار تصحیف و تحریف شدند چنان دو اسبه در این راه تاخت که حاصل آن ایجاد حدود پانزده صورت تصحیف‌شده در این متون است. در نهایت یکی از پیشروترین صورت‌ها به خودی خود یا تحت تأثیر نام خاص عربی مرداس به گونه‌ای درآمد که در اغلب نسخ معتبر شاهنامه ثبت شده است.

منابع

- اردویر/فنامه، بندهشن و جز آن، دست‌نویس‌های پهلوی ک ۲۰ و ک ۲۰ ب، به کوشش ماهیار نوآبی، دانشگاه پهلوی شیراز، شماره ۴۸.
- آموزگار، ژاله (۱۳۹۰). ضحاک، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۳۵۱-۳۶۲
- امیدسالار، محمود (۱۳۶۲). ضحاک پسر مرداس یا ضحاک آدمخوار، ایران‌نامه، سال دوم، صص. ۳۳۹-۳۲۹.
- بخش‌هایی از بندهشن، زندوهومن یشت، دینکرد، دست‌نویس DH، بنیاد فرهنگ ایران، شماره ۸۹.
- بندهشن ایرانی، دست‌نویس TDI، چاپ عکسی از روی نسخه شماره ۱ تهمورس دینشاه، بنیاد فرهنگ شماره ۸۸.
- بندهشن ایرانی، روایات امید اشاوهیشتان و جز آن، دست‌نویس ت د ۲، بخش نخست، به کوشش ماهیار نوآبی، کیخسرو جاماسب آسا، محمود طاووسی، مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز، ۲۵۳۷، شماره ۵۴.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۰). بندهشن، ج ۲، تهران، انتشارات توس.

- پوردوود، ابراهیم (۱۳۷۷). *بیست‌ها، ج ۲، تهران، اساطیر*.
- تفضلی، احمد، (بی‌تا) *تصحیح و ترجمه سوتکر نسک و ورثت‌مانسرنسک از دینکرد نهم، رساله دکتري در دانشگاه تهران، چاپ نشده.*
- جلالیان چالشتري. محمدحسن (۱۳۹۰). *لهراسب، فردوسی و شاهنامه‌سرایی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۶۱۹-۶۲۷*
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱). *مرداس و ضحاک، سخن‌های دیرینه، تهران، نشر افکار، ۲۵۱-۲۵۲.*
- دریایی، تورج (۱۳۷۶). *سهم منابع هندواروپایی در شناخت شاهنامه: هویت کاوه آهنگر، مجله ایران‌شناسی، سال نهم، شماره دوم، ۲۷۹-۲۸۴.*
- _____ (۱۳۸۲). *کاوه آهنگر: صنعتگری هندوایرانی، ترجمه عسکر بهرامی، معارف، دوره بیستم، شماره ۱، ۷۴-۸۴.*
- راشد محصل، محمدتقی (۱۳۶۶). *گزیده‌های زادسپرم، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. روایات پهلوی ۱، دادستان دینیک، روایات پهلوی ۲، دست‌نویس ک ۳۵، به کوشش ماهیار نوابی، مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز، شماره ۴۷.*
- روایات پهلوی، *دادستان دینیک، نامکیهای منوچهر، گزیده‌های زاتسپرم و جز آن، دست‌نویس ت د ۴ الف، به کوشش ماهیار نوابی، کیخسرو جاماسب آسا، محمود طاووسی، مؤسسه آسیایی دانشگاه پهلوی شیراز، ۲۵۳۶، شماره ۵۲.*
- الزرکلی، خیرالدین (۲۰۰۲). *الاعلام، الطبعة الخامسة عشرة، بیروت، دار صادر. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه فردوسی، تصحیح جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶.*
- صدیقیان، مهین‌دخت (۱۳۸۶). *فرهنگ اساطیری حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام، ج. اول، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۸). *حماسه‌سرایی در ایران از قدیم‌ترین عهد تاریخی تا قرن چهاردهم هجری، ج. ۲، تهران، امیرکبیر.*
- کریستن‌سن، آرتور (۱۳۷۷). *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌ای ایرانیان، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، تهران، نشر چشمه.*
- _____ (۲۵۳۵). *آفرینش زیانکار در روایات ایرانی، ترجمه احمد طباطبایی، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.*
- مختاریان، بهار (۱۳۸۷). *مرداس، نیک‌مرد آدمخوار، نامه فرهنگستان، شماره ۳۷، ۳۹-۴۹.*
- مکنزی، دانیل نیل (۱۳۸۳). *فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.*
- مولایی، چنگیز (۱۳۸۸). *معنی نام فریدون و ارتباط آن با سه نیروی او در سنت‌های اساطیری و حماسی ایران، جستارهای ادبی، شماره ۱۶۷، ۱۵۱-۱۷۵.*

- Anklesaria, B. T. 1956. *Zand-Ākāsth*, Bombay, The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- _____. 1964. *Vichitakiha-I Zatsparam*, Bombay, The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Bailey, H. W. 1979. *Dictionary of Khotan Saka*, Cambridge, Cambridge University press.
- Bartholomae, Ch. 1904. *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg, Verlag von Karl J. Trübner.
- Cereti, C. G. 1995. *The Zand ī Wahman Yasn*, Roma, Istituto Italiano per il Medio et Estremo Oriente.
- Cheung, J. 2002. *Studies in the Historical Development of the Ossetic Vocalism*, Beiträge zur Iranistik, Band 21, Wiesbaden, Reichert.
- _____. 2007. *Etymological Dictionary of the Iranian Verb*, Leiden-Boston, Brill.
- Dhabhar, E. B. N. 1909. *Saddar Naṣr and Saddar Bundahesh*, Bombay, The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- _____. 1927. *Zand-i Khūrtak Avistāk*, Bombay, The Trustees of the Parsi Punchayet Funds and Properties.
- Durkin-Meisterenst, D. 2004. *Dictionary of Manichaean Middle Persian and Parthian*, Turnhout, Brepols.
- Gignoux, Ph., & Tafazzoli, A. 1933. *Anthologie de Zādespram*, Paris, Association pour Avancement des Etudes Iraniennes.
- Henning, W. B. 1940. *Sogdica*, London, James G. Forlong Fund.
- Humbach, H. & Pallan R. Ichaporia. 1998. *Zamyād Yasht*, Wiesbaden, Harrassowitz.
- Justi, F. 1895. *Iranisches Namenbuch*, Marburg, Georg Olms Verlagsbuchhandlung.
- Kapadia, D. D. 1953. *Glossary of Pahlavi Vendidad*, Bombay, Shanammah Press.
- Macdonell, A.A. 1897. *Vedic Mythology*, Strassburg, Verlag von Karl J. Trübner.
- _____. (1917) , *A Vedic Reader for Students*, Oxford, At the Clarendon Press.
- Madan, D. M. 1911. *The Complete Text of the Pahlavi Dinkard*, 2 vol.s, Bombay, The Society for the Promotion of Researches into the Zoroastrian Religion.
- Pakzad, F. 2005. *Bundahišn, Zoroastrische Kosmogonie und Kosmologie*, Band I, Tehran, Center for the Great Islamic Encyclopedia.

-
- Tafazzoli, A. 1989. "Iranian Notes", *Studia Iranica*, cahier 7, pp. 367-370.
- West, E. W. 1882. *Dâdistân-î Dīnīk and the Epistles of Mânûskîhr*, Pahlavi Textes II, in Sacred Books of the East, Vol.18, Oxford, At the Clarendon Press.
- Wilkins, W. J. 1882. *Hindu Mythology*, Calcutta, Thacker, Spink & CO., Government Place.
- Williams, A. V. 1990. *The Pahlavi Rivāyat Accompanying the Dādistān ī Dēnīg*, 2 vol.s, Copenhagen, Munksgaard.
- Williams, G. M. 2003. *Handbook of Hindu Mythology*, California, ABC-CLIO.
- Wolff, F. 1910. *Avesta, die Heiligen Bücher der Parsen*, Strassburg.
- _____ 1965. *Glossar zu Firdosis Schahname*, Heidelberg, Verlag von Karl J. Trübner.

